

« مسیح کاشانی »

بقلم پیمان بختیاری

بقیه از شماره دهم

مسیح کاشانی پس از نومیدی از رفع غضب شاه عباس از هرات بسوی هندوستان روانه شده شهر فراه را که در جنوب شرقی افغانستان کنونی واقع است دیده و از شهر و حاکمش بد گفته

از قضا آمدم بشهر فراه شهر چه جای دزد و هر اوباش
بود حاکم در آن خرابه شوم طرفه بد اصل بدرگ عیاش

و از آنجا راه را بطرف مشرق منجر ساخته به ملتان که در قلمرو سلطنت اکبر شاه فرزند همایون شاه گورکانی بود وارد شده روزی کنار آب ملتان بیاد وطن عزیز افتاده نامه منظومی که سهیت آن ذیلا نقل میشود بایران فرستاده و خود در عنوان آن مینویسد (در کنار آب ملتان گفته و بایران فرستاده شد)

سوی ایران گذر ای باد صبا از یاری وز من خسته سلامی برسان یارانرا
شاعران گر چه در آئین خرد بیکارند بیشتر از همه پرس آنصف بیکارانرا
و رطیبیان ز تو جویند سراغم خوش گوی با مسیحا نبود نسبت بیطارانرا
از شعر اخیر معلوم میشود که مسیح در ایران با هیچیک از اطباء میان خوشی نداشته
و مقام آنها را از بیطاری افزون نمیشمرده و چنانکه در این شعر نیز آنان را بدین نام میخواند
بعلم طب شده مستظهر و نمیداند که فرق هست میان طیب و بیطار

پس خود را بدر بار پادشاه مغول افکند جلال الدین اکبر شاه که در ۹۶۳
سلطنت رسیده و در آن اوقات قدم بذروه عزت نهاده بود در بار خویشرا پناهگاه
دلیه شعرا و حکما و بالاخره جمیع مهاجرین ایرانی ساخته و بسویله صلات گرانهای
خویش قسمت اعظم شعرای آندوره را به هندوستان کشیده بود بطوریکه سفر هند
در حقیقت غایت آمال شعرای آنعهد شمرده میشد البته اکبر شاه بی نهایت از توجه

بخدمت عرضه دادم کاین محاسن بهن از آن کردم

که چون جاروب سازم خاک راحت بیشتر گیرد

اتفاقاً شاه نورالدین در مصاف با یکی از دشمنان شکست خورده و بوسیله دختر

جهانگیر که ظاهراً زوجه او بوده است مجدداً بر خصم فائق می‌آید و مسیح در اشعار

ذیل از آن سانحه سخن میراند

آمد و از میان سلیمان برد

دیوی از روزگار طغیان برد

که بدو قائمست دولت و دین

شاه جم جاه شاه نورالدین

تخت باقیس بسی سلیمان شد

این خلک در کمال دوران شد

از غضب سخت جوش زد خویش

دید بلقیس عهد محزو نش

عالمیرا ز بند کرد آزاد

بند از کیسهای زر بگشاد

که باقبال او جهان گیری

ای گل گلشن جهان گیری

دل گرمم ز محنت افسرده

من مسیحم ولیک دل مرده

صد مسیحای مرده زنده کنی

گر تو مریم ز لطف خنده کنی

یلمی از بانوان حرم جهان گیر فوت شده و مسیح ترکیب بند مفصلی

در مرثیت او ساخته است که منتخبی از آن نقل میشود

در باغ دوش ناله مرغ سحر چه بود جامع علوم آن پر بریده لال شود این خبر چه بود

عزمت کجافتاد که بستی زخانه رخت

در این جهان تنگ نگنجید جاه تو

زان بیشتر که زلف و رخ او شوند خاک

زین ماتمست جامه هفت آسمان کبود

• • •

چون او برفت ماه برین آسمان چراست

در زیر خاک آنمه تابان نهان چراست

گوئی بحکم شادجهان مانده برقرار
آن سرو قد ب خاک نهان کرد سایه را
ورنه چو او برفت قرار جهان چراست
بر طرف جوی سایه سروروان چراست

ای سدره پیش قامت او این چه قامتست
ایصبح شام ماتم بانوی کشورست
خمسخت سرو سرکش شاه ازفراق او
چون مرده که تازه بود درفراق او
تابوت او چوسرو فتاده است بر زمین
بهر نماز او صف اشکست در قطار
این قامتست و سرو قد او قیامتست
برخویشتن بلرز که روز قیامتست
دیگر زمانه را چه دل استقامتست
ارواح جمله رفته و اعضا سلامتست
تابوت هم نمونه آن قد و قامتست
بر پای خیز آه که وقت امامتست

او رفت و عمر خویش بشاه جهان سپرد
در خاک جا کند همه کس گنج خویش را
زین ناخوشی که مرگ تو آورد در میان
ناچار بر گرفت دل از شاه و جان سپرد
این گنج شاه بود ب خاکش ازان سپرد
معلوم شد که جان بخوشی میتوان سپرد

رفتی و ملک بیتو بخون جگر نشست
ای تازه گل توتاز گلستان برون شدی
گردی که در خرام تو بر خاست از زمین
رفتی و بیتو هر که بماند غریب ماند
گرد ملال بر رخ گلهای تر نشست
ان شوق و ذوق و شوخی با دسحر نشست
ماتم داشینم آمدو در چشم تر نشست
وز نور طلعت تو جهان بی نصیب ماند

با آنکه شد ب خاک تن سرفراز تو
چون زر گسی که نوشکفتد زیر خاک هست
ایشمع ماتمی دل خود پر کن و بیا
آه ای اجل بان گل رعنا چه داشتی
کوتاه نیست قصه زلف دراز تو
بر باز مساندگان نظر نیم باز تو
اینک رسید نوبت سوز و گداز تو
تو کُرک یوسفی بزلیخا چه داشتی

در اواخر دوران سلطنت جهانگیر سلطان خرم ملقب بشاه جهان بر پدر
شوریده و خواستار تاج و تخت هندوستان شد یعنی زمانی که بایستی سلطنت

مغولان باعلا درجه اهمیت و قدرت برسد فرا رسیده بود در ایام مخالفت او با جهان
گیر مسیح این دویستی را ساخته است
نور زمانه شاه جهانگیر تاج بخش
ای بر تراز جهان حوادث مکان تو
عالم مطیع شاه جهان تو باد و باد
همچون جهان مطیع توشاه جهان تو
گوئی روزگار قسمتی از دعای مسیحرا مورد اجابت قرار داده و قسمتی را
از نظر دور ساخت زیرا که عالم (یعنی قسمتی از هندوستان) مطیع شاه جهان او گردید
ولی شاه جهان در تمرد و عصیان خویش باقی مانده امراء لشکری و حکام کشور را
که معروفترین آنها مهابتخان حاکم کابل بود بسوی خویش کشیده و دست پدر
خویشرا از سلطنت هند کوتاه ساخت مسیح ظاهراً از این پادشاه روی خوشی ندیده
باشد زیرا که چندان بمدح او نمیرد داند

(باز گشت ادبی)

بقیه خطاب آقای ملک المشراء بهار

ز گرد دیو پرنده ز خون شیر درنده
هوا گردونی از قطر آن زمین دریائی از روین
و این در شعر در تعقید و حذف افعال و ادات جمله بندی مظهر تام و تمام قسمت
ضعیف سبک صبا است که در مدح شاه گفته اند و مطالعات ترکیبی
چو گرز زخمه آور - بر زقارن تن در بر عقارونانی
چو تیرش بال گستر - نام آرش - بر بر عنقا
تن و رخش بدشت اندر ، کهی ، گر آسمان جنبش
خوی و گردش بچهر اندر ، گلی ، گر آفتاب اندا
یعنی از گرز تن قارن بزمین میرود و از تیرش نام آرش محو میشود - تن
او واسب او در دشت کوهی است اگر کوه مثل آسمان تواند جنبید ،
و عرق و گرد بر چهرش گلی است اگر گل تواند آفتاب را بینداید و افعال